

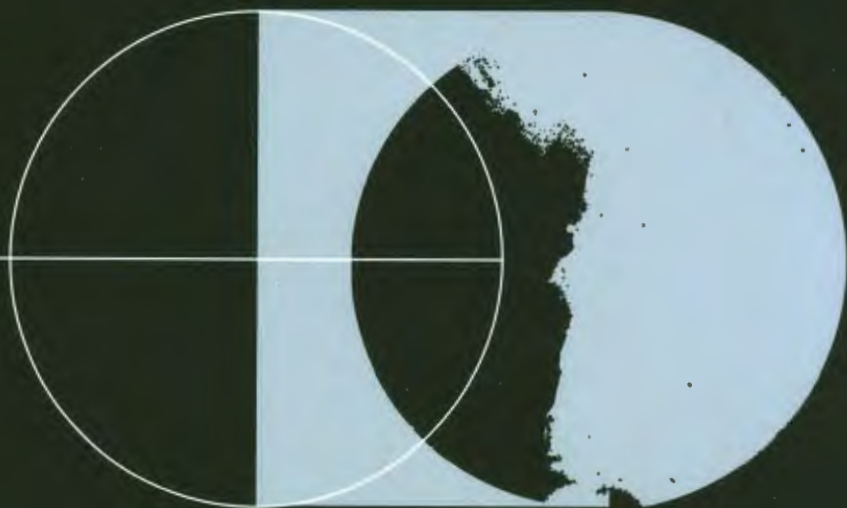


آرنولد توین بی

اندیشه تاریخی در یونان باستان

از هومر تا عصر هراکلیوس

ترجمه حسن افشار



اندیشه تاریخی دریونان باستان



آرنولد توین بی

اندیشه تاریخی در یونان باستان
از هومر تا عصر هراکلیوس

ترجمه حسن افشار



فرهنگ جاوید



فرهنگ جاوید

www.farhangejavid.com

سندوق پستی: ۱۴۱۵۵۵۴۳۱ | تلفن: ۰۲۱۶۶۹۰۶۰۳۱

@farhangejavid

@farhangejavidpub

@farhangejavid

Arnold Toynbee

Greek Historical Thought: from Homer to the Age of Heraclius,
with two pieces newly translated by Gilbert Murray

Dent, 1924

Persian translation Copyright © Farhange Javid Publishing, 2022

First published 2022

All rights reserved

اندیشه تاریخی در یونان باستان: از هومر تا عصر هراکلیوس

آرنولد توین بی ترجمه حسن افشار

ویراسته علیرضا جاوید مجموعه فرهنگ و علوم انسانی

مدیر هنری و طراح جلد: محمد باقر جاوید دبیر مجموعه: علیرضا جاوید

ناشر: انتشارات فرهنگ جاوید صفحه آرا: احمد جاوید

چاپ اول: ۱۴۰۱

تعداد: ۷۰۰ نسخه

© کلیه حقوق چاپ و نشر این کتاب برای انتشارات فرهنگ جاوید محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن چه جزئی چه کلی (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی) بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است.

Toynbee, Arnold J., 1889-1975.

توین بی، آرنولد جی.، ۱۸۸۹-۱۹۷۵.

اندیشه تاریخی در یونان باستان: از هومر تا عصر هراکلیوس، آرنولد توین بی،

ترجمه حسن افشار، فرهنگ جاوید: ۱۴۰۱.

۲۵۶ ص. (مجموعه فرهنگ و علوم انسانی)

ISBN: 978-622-7004-24-3

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۰۰۴-۲۴-۳

Greek Historical Thought: from Homer to the Age of Heraclius

عنوان اصلی:

۱. یونان ۲. تاریخ. از آغاز تا ۱۴۶ ق.م. افشار، حسن، ۱۳۳۲ - مترجم.

۹۳۸/۰۰۸۲ - ۸۵۱۹۲۵۷

DF ۲۰۹/۵

فهرست

۱۵	پیش درآمد
۳۵	دیباچه چاپ دوم

بخش اول: پیشگفتارها

۳۹	هرودوت از هالیکارناشوس
۴۱	توسیدید از آتن
۵۶	پولوپیوس از مگالوپولیس
۶۱	دیودور از آگوریوم
۶۷	دیونوسیوس از هالیکارناشوس
۷۵	انجیل به روایت لوقا
۷۵	فلاویوس یوسفوس از بیت المقدس
۸۶	آزیان از نیکومدیا
۸۷	آپیان از اسکندریه
۹۳	دیوکاشیوس کُکیانوس از نیقیه
۹۴	هرودیان از سوریه

۹۶	اثوناپیوس از سارد
۱۰۰	مارکوس شماس
۱۰۲	پروکوپیوس از قیساریا
۱۰۶	آگاتیاس از موزینا
۱۱۳	میناندر پاسدار
۱۱۴	تئوفولاکتوس سیموکاتای مصری

بخش دوم: فلسفه تاریخ

۱۲۱	فصل اول: دگرگونی پذیری
۱۲۱	برگ ها و آدم ها
۱۲۱	مرگ و میر
۱۲۲	شکست آتنی ها در سیسیل
۱۳۲	سرنوشت مقدونیه
۱۳۳	سرنوشت روم
۱۳۴	تحقق متن مقدس
۱۳۶	مرگ تراژگر
۱۴۰	اغفال زمان
۱۴۳	فصل دوم: غرور، فنا، و حقد خدایان
۱۴۳	نسخه معتبر
۱۴۴	حکمت سولون
۱۴۵	تمثیل پولوکرات
۱۴۹	نسخه بازنوشته
۱۵۰	روز داوری
۱۵۱	تیتان در بند
۱۵۲	خردگرایی
۱۵۳	فصل سوم: تکامل
۱۵۳	تباهی

۱۵۶	دستاورد
۱۵۷	گردونه هستی
۱۶۱	چرخه های تمدن
۱۶۴	پیوستاری تاریخ
۱۶۶	جهانشمولی تاریخ
۱۶۸	یکپارچگی تاریخ
۱۶۹	فصل چهارم: قانون و علیت
۱۶۹	جبرگرایی
۱۷۰	پیش آگهی
۱۷۱	قدرت مطلق قانون
۱۷۸	قانون طبیعت
۱۷۲	محیط و شخصیت
۱۷۳	محیط و سیاست
۱۷۵	محیط و نژاد
۱۷۶	آتیکای عربیان
۱۷۸	علیت، جوهر تاریخ
۱۷۸	علت های غایی و مستقیم
۱۷۹	دلجویی های فلسفه
۱۸۱	فصل پنجم: محاجه و مشاهده
۱۸۱	خاستگاه قوم هلن
۱۸۲	مصر، گهواره تمدن
۱۸۶	آیا کلخیزی ها مصری اند؟
۱۸۷	کاست
۱۸۸	انتقال الفبا
۱۸۹	آیا الکمایون ها به آتن خیانت کردند؟
۱۹۰	آیا آرگوسی ها به هلاس خیانت کردند؟
۱۹۳	چگونه آتن هلاس را نجات داد؟

۱۹۴	آثار اجتماعی جنگ بزرگ با ایرانیان
۱۹۵	تأثیر قدرت دریایی در تاریخ
۱۹۸	طاعون در آتن

بخش سوم: هنر تاریخ‌نگاری

۲۰۵	فصل اول: شیوه
۲۰۵	هراکلس، مسئله تقدم و تأخر
۲۰۷	گاه‌شماری مصری و هلنی
۲۱۰	مستندات
۲۱۱	جایگاه جغرافیا در تاریخ
۲۱۴	روش فصل‌بندی تناوبی
۲۱۶	اول‌شخص روایت
۲۱۶	سخن‌ها: استفاده و سوءاستفاده از آنها
۲۱۸	سخن‌پردازی و روایتگری در تاریخ
۲۱۹	دستمایه خوب تاریخی کدام است؟
۲۲۱	فصل دوم: نقد
۲۲۱	پولوبیوس درباره زنون رودسی
۲۲۴	دیونوسیوس درباره هرودوت و توسیدید و ثنوپمپوس
۲۲۹	آیا هرودوت بدطینت است؟
۲۳۵	لوکیانوس درباره معاصرانش

بخش چهارم: پسگفتارها

۲۴۱	کسینوفون
۲۴۲	پولوبیوس
۲۴۷	نمایه

یک جهان — گذشته، اکنون، آینده

آرنولد توین بی، از پیشروترین تاریخ‌نگاران جهان، در این اثر بی‌همتا خدمت بزرگی به همه اندیشمندان گیتی کرده است. او انبوهی از نوشته‌های تاریخی یونانیان، از هومر تا عصر هراکلیوس، را کاویده و از میان این خیل ادبیات سحرانگیز، برخی را گزیده و به انگلیسی برگردانده است که نظریه او را ثابت می‌کنند: اینکه همه تمدن‌ها از مرحله‌های مشابهی می‌گذرند و ما با مطالعه گذشته می‌توانیم فهم بهتری از روزگار خود به دست آوریم.

در این مجموعه گران‌سنگ، ترجمه‌های شیوایی داریم از تاریخ یونان و ایران هرودوت، جنگ تروای توسیدید، و نوشته‌های پولوبیوس درباره نتایج سقوط یونان بر روم. منتخبی هم می‌بینیم از آرای باستانیان درباره شیوه‌ها و کاربردهای نگارش تاریخ.

تحقیق سلیم و تحلیل داهیانة پروفیسور توین بی درآمدی عالی بر تاریخ یونان برای خواننده عام فراهم می‌آورد و تشویقش می‌کند بیشتر در تاریخ و فلسفه و ادبیات باستان کندوکاو کند. اثر حاضر بهترین مقدمه برای شاهکار توین بی، مطالعه‌ای در تاریخ، است.

تجربه تاریخی

«تجربه‌های تاریخی‌ای که این اندیشه‌ها را از ضمیر یونانی برکشیده است، در گوهر، همچون تجربه‌هایی است که ما از سرگذرانده‌ایم.»
— آرنولد توین بی

آزادگان و جنگاوران

«هرکجا مردمان آقای خود نباشند و عاملیت آزادانه نداشته باشند بلکه تحت حکومت مستبدی باشند، اهمیتی به توانمندسازی نظامی خود و، برعکس، جلوگیری از بازیچه‌نظامی شدن خود نمی‌دهند، بدین سبب که سهم برابر در بازی ندارند.»
— بقراط

فایده خواندن تاریخ

«اگر خواننده به علت بُرد یک طرف و باخت طرف دیگری نبرد، از واکاوی جنگ‌ها و نبردها و محاصره‌ها چه سودی خواهد برد؟»
— پولوبیوس

رفتار با اسیران

«در ابتدا سوراكوسایی‌ها در معادن سنگ با اسیران وحشیانه رفتار کردند. آنها را، با اینکه پرشمار بودند، به درون شیار تنگی راندند و چون سقفی بالای سرشان نبود نخست از تابش آفتاب و گرمای خفقان آور رنج بردند و سپس، عکس آن، از سرمای شب‌های پاییز و افت شدید دما، که حالشان را بهم ریخت و بیمارشان کرد. . . . از تشنگی و گرسنگی در عذاب بودند. . . .»

— توسیدید

چگونگی نگارش تاریخ

«نویسندگانی که سخنرانی‌های کشدار در کتاب تاریخ می‌گنجانند...

سزاوار نکوهش هستند.»

— دیودور

سیاس نامه

خوانندگان کتابم بی‌گمان از من خشنود خواهند شد که به پروفیسور گیلبرت ماری قبولاندم دو ترجمه جدید به اثر حاضر بیفزاید. در کنار قطعه‌ای که به لطف آقایان جرج آلن و شرکا اجازه یافتم از ترجمه آگامنون پروفیسور ماری استفاده کنم، آن دو ترجمه پروفیسور، بهتر از بیست صفحه پیشگفتار و دویست صفحه متن کتابی است که من ترجمه کرده‌ام، و هنر ترجمه از یونانی به انگلیسی را به نمایش می‌گذارند. همچنین متنی به گردن دارم به خاطر استفاده از ترجمه کرولی از توسیدید، نیز از اسطوره در ترجمه سیاست‌مدار^۱ در کتاب اسطوره‌های افلاطون پروفیسور استوارت، و نیز از ترجمه‌ای که در رساله‌های دیونوسیوس هالیکارناسی به ویرایش پروفیسور کانوی در مجله نقد ادبی آمده است. در مورد همه این ترجمه‌ها روش کار من این بوده که اصل را بر ترجمه خودم از متن یونانی بگذارم، ولی آنها را هم پیش چشم داشته باشم تا اگر در ترجمه عبارت یا تعبیر خاصی درماندم، از آنها مشورت بگیرم. در مراجعه به آنها در این‌گونه موارد، هر

۱. *Politicus* (در اصل یونانی)؛ در نخستین برگردان فارسی رساله از محمدحسن لطفی و رضا کاویانی در دوره آثار افلاطون (تهران: خوارزمی، ۱۳۵۷)، به "مرد سیاسی" ترجمه شده است. (مترجم فارسی)

جا که عبارت نغز یا تعبیر ناگزیری یافته‌ام آزادانه از انگلیسی آنها استفاده کرده‌ام. اگر دیده‌ام که ترجمه بهتری پیش از من فراهم آمده است، واقف بوده‌ام که غلط است برای حفظ اصالت کارم از ترجمه نازل‌تر خودم استفاده کنم. شک نیست که در چنین مواردی، اقتباس، با اذعان بدان، راه بهتری است. در آخر، ولی نه کم‌اهمیت‌تر، باید سپاسگزاری کنم از خواهرم جوسلین توین‌بی، که نمایه‌های این کتاب و کتاب دیگرم، تمدن و شخصیت، را تهیه کرد و در مراحل چاپ آنها نیز دست مرا گرفت.

آرنولد توین‌بی

پیش درآمد

اندیشه‌ورزی تاریخی در یونان یا هلّاس باستان از هنگامی آغاز شد که شعر هومر در اذهان یونانی نطفه بست؛ و هنگامی پایان یافت که شعر هومر جای خود را به کتاب مقدّس نخبگان یونانی‌زبان و یونانی‌نویس داد. در مورد تاریخ‌نگاران، این جایگزینی بین زمانی که تئوفولاکتوس سیموکاتا کتابش را نوشت و زمانی که گئورگیوس پیسیدیایی منظومه‌اش را آفرید روی داد؛ و از آنجا که هر دو در دوره حکومت هراکلیوس دست به قلم داشتند، در عنوان اثر حاضر، برای تعریف افقش از نام آن امپراتور استفاده شد.^۱ البته کم پیش می‌آید فرایند تاریخی ناگهانی رخ دهد: گذار از تمدن هلّنی به تمدن بیزانسی (که این انقلاب ادبی تنها یکی از نشانه‌های آن بود) از ابتدا تا انتها سه قرن تمام به‌درازا کشید. این حقیقت زمانی

۱. هراکلیوس از ۶۱۰ تا ۶۴۱ میلادی حکومت کرد و پهلوان منظومه تاریخی گئورگیوس بود. در همین دوره، تئوفولاکتوس اثرش را با حمایت بطرک سرگیوس خلق کرد که دست راست هراکلیوس بود. هر خواننده‌ای که یونانی بداند کافی است نگاهی به استفاده از منظومه گئورگیوس (در کتاب لاتینی مجموعه تاریخ‌نگاران بیزانس، چاپ ۱۸۳۶ آی. بکر در ین) بیفکند تا دریابد که چرا من آن منظومه را بیگانه با سنت هلّنی شناخته و در اثر حاضر نیاورده‌ام. اما پیشگفتار مارکوس شماس را برزندگینامه‌ای که درباره پورفورئوس نوشته است، نمونه آغازین و زیبایی دیده‌ام از اندیشه‌ورزی تازه‌ای که از پایین در حال حمله به هلنیسم بود.

آشکارتر می‌شود اگر جنبه‌های دیگر زندگی را نیز به میدان دید خود بیاوریم. پائولوس، پرده‌دار خوابگاه امپراتور و شاعر خرده‌پای همکار آگاتیاس تاریخ‌نگار، در سده ششم میلادی، هنوز می‌توانست آسان به زبان و بروزن اشعار میمنرموس شعر بگوید؛ ولی دستمایه بلندترین و پراوازه‌ترین شعرش کلیسای ایا صوفیه است، یکی از شاهکارهای معماری که کمابیش از هر نظر در نقطه مقابل هر بنای هلنی در کولوفون یا افسوس یا آتن بود. تغییرات، همزمان، در عرصه دین نیز خود را به رخ می‌کشد. اعتقاد، در آن واحد، بدوی و عمیق به کبر و فنا، و "حقد خدایان"، گویای نگاه هلنی به زندگی است، که آن را در دورترین لایه‌های [اشعار] هومر می‌یابیم و با لحن کنایی کهن در واپسین جمله از آخرین قطعه ترجمه حاضر نیز بازگو می‌شود. روح این دین خاص هلنی در همه ادبیاتی که در آنها رخنه کرده است به روشنی دیده می‌شود، ولی قطعه موسوم به "آگنوستیسیزم" که از سلف بلافصل آگاتیاس، پروکوپئوس، ترجمه شده است، نشان می‌دهد که در نیمه‌های سده ششم میلادی دیگر اثری از این دین هلنی برجای نمانده است؛ حتی در دل‌های مردانی که آموزش ادبی هلنی دیده بودند و هنوز تملق خدایان هلنی را می‌گفتند. در یادگار نسبتاً نازلی از شیوه‌پردازی هرودوتی، پروکوپئوس از پرداختن به زوایای بحث مسیحی معاصرش سر باز می‌زند زیرا، به گفته او، موضوع‌های مورد مناقشه‌اش اساساً با عقل جور در نمی‌آیند. از این‌رو، تنها در حاشیه به آنچه از دید او بدیهیات محض درباره منش خداوند است می‌پردازد. اما آن‌کس که در این اثر یا بهتر از آن در کتاب جناب کورنفورد به واقعیت بینش دینی هلنیسم پی ببرد، زود درخواهد یافت که آنچه به‌زعم پروکوپئوس بدیهیات است، به چشم هرودوت، تو سیدید یا پولوبئوس مبحث ابتدایی خیر و شر را کم دارد. بیچاره پروکوپئوس! بی‌شک حیرت می‌کرد اگر می‌شنید که در ارزیابی مثال‌های ادبی کلاسیکش افاده‌فروشی فکری او محلی از اعراب نمی‌یابد و آنها وی را بی‌رحمانه در ردیف عالیجنابان هوپاتیوس و دمتریوس می‌نشانند و در تراز خود اعلی‌حضرت یوستینان مقدس می‌نهند که نوع مؤمن شاخص عصر سبک مغزش بود.

"حقد خدایان" قضیه‌ای جدی برای هلنی‌ها بود، چه ترجیح می‌دادند

گنجشان را جایی بگذارند که از بیدخوردگی و زنگزدگی بیوسد تا اینکه دزدان قفلش را بشکنند و آن را برابیند. ملکوت آنها بی گمان ملکوتی این جهانی بود. پریکلس به هم میهنانش اندرز می داد که بگذارند بزرگی آتن ضمیرشان را پر کند، نه اینکه از آن عبور کند. غرض از نجاتی که در ملوس مطرح می شد فرار جسمانی از کشتار یا بردگی بود نه رهایی نفس از گناه یا ضلالت؛^۱ منجی، در قاموس هلنی، پتولمایوس / بطلمیوس پسر لاگوس بود که توانست آن عنوان را از زنوس بگیرد، و بعد واگذارش کرد به کارگری از بازمندگان رعیت های شرقی خود. اما گناهی که پولیبیوس از پوشاندن آن خودداری کرد، جهل سیاسی دیانوس و همکارانش بود که دودمان آخایی را برباد داد. به سخن دیگر، جهان هلنیسم (و مهم ترین نکته اش برای ما همین است) همانند جهانی بود که اکنون در آن به سر می بریم، در برابر نظام مسیحی که تاریخاً بین ما قرار می گیرد، یا در برابر آن دینی که هنوز پا به عرصه وجود نگذاشته بود، دینی که همچون جهان ما سرانجام مانند پیشینیانش در «ورطه ای که هیچ چیز در آن سنجش پذیر نیست» سرنگون شد. این جهان بی گمان گنج دیگری در بهشت دیگری نهفته خواهد داشت.

در حوصله این مدخل نیست که فهرستی زندگینامه وار، ولو کوتاه، از تاریخ نگارانی که در کتاب حاضر به آثارشان می پردازیم عرضه نماید؛^۲ اما یکی - دو ملاحظه کلی می تواند تفسیر را آسان تر کند. نخست اینکه تاریخ نگاران هلنی (به ویژه بزرگ ترینشان) مطلقاً اصلیت خالص هلنی نداشتند. هرودوت از جامعه هلنی - کاریایی^۳ هالیکارناسوس برخاست؛ و توسیدید، گرچه در آتن به دنیا آمد و تا پیش از تبعیدش شهروند آتن بود، خون تراکیایی^۴ در رگ هایش

۱. نک: *Civilisation and Character*, pp. 215-227.

۲. در این زمینه خواننده را ارجاع می دهیم به کتاب تاریخ نگاران یونان باستان اثر پری و ویوست های بسیار فشرده ولی جامع درباره مراجع تاریخی، که او به گین ویراسته خود افزوده است.

۳. کاریا ناحیه ای در جنوب غربی آناتولی یا آسیای صغیر بود که در سده ششم پیش از میلاد یکی از استان های شاهنشاهی هخامنشی شد. (مترجم فارسی)

۴. تراکی (در انگلیسی: Thrace) نام گوشه جنوب شرقی اروپا بود که اکنون در بخش هایی از سه کشور یونان و بلغارستان و ترکیه واقع شده است. تراکی مطلقاً نسبتی با واژه ترک ندارد. (مترجم فارسی)

داشت.^۱ یوسفوس یهودی بود و پروکوپوس فلسطینی — هرچند تردیدی نیست که از روزگار اسکندر به بعد، تاریخ نگاران هلنی ممکن است از هر قومی بوده باشند که مشرب هلنی را جذب می کرد. در این مرحله، تاریخ نگاری مکتب هلنی حتی مقید به زبان یونانی هم نماند؛ چنان که اگر حجم اثر حاضر اجازه می داد، ترجمه هایی از زبان لاتینی را هم دربر می گرفت.^۲ بزرگ نمایی سیاسی بی همتای روم این امکان را برای تاریخ نگاران رومی فراهم می آورد که همه امور جهان را حول مقدرات دولت شهر خویش گرد آورند؛ و بدین سان، چنان که دیونوسیوس اشاره دارد، گرایش به پرورش شاخه جداگانه ای از ادبیات تاریخی هلنی داشتند: رخدادنگاری محلی. از این دیدگاه، تاریخ نگاران رومی مانند اقتباس کنندگان رومی کمدی های آتنی تقریباً تنها کسانی هستند که مصالح لازم برای بازآفرینی شاخه گم شده ای از ادبیات هلنی را فراهم ساخته اند، تا چندی پیش که رساله ارسطو درباره قانون اساسی آتن پیدا شد و چکیده ای از رخدادنامه محلی مهم ترین دولت شهر هلاس^۳ را در اختیارمان گذاشت. پس در تاریخ نیز مانند دیگر حوزه ها نفوذ هلنیسم، از دایره شمول زبان یونانی یا قوم یونانی بسیار فراتر می رفت؛ و این یکی از دلایل اصلی بزرگی آن بود. در عین حال، شک نیست که برخی از ژرف ترین و درخشان ترین دستاوردهای اندیشه تاریخی هلنی ثمره تماس با جوامع غیرهلنی بود. چشمان هرودوت با مطالعه تمدن سوری-ایرانی که در دامان فراخ هخامنشیان بالیده بود، گشوده شد، تمدنی

۱. خود می گوید از منطقه معدن خیز پاکانیوم در تراکی حق امتیاز می گرفته. شاید پس از ناکامی نظامی ای که موجب تبعیدش از آتن شد در پاکانیوم تاریخش را نوشته باشد.

۲. نخستین تاریخ نگاران رومی (مانند پیشکسوتشان کسانتوس در سده پنجم پیش از میلاد) کاملاً طبیعی می دیدند که در ادبیات هلنی به زبان یونانی کار کنند — اگرچه گاهی بذر هلنیسم روی زمین سنگی می ریخت؛ ولی هنگامی که آنها گونه ای از ادبیات هلنی را در زبان مادری خود می پروردند، اصالت بیشتری از آنا تولیایی ها و سوری های هلنی شده نشان می دادند. در ضمن، وام داری ادبی از اصالت زبانی مهم تراست و فرهنگ رومی در واقع گونه ای از هلنیسم به شمار می رود، چنان که امپراتوری روم واپسین مرحله جامعه هلنی در سپهر سیاسی بود. در مقابل، هستند کتاب های تاریخی به زبان یونانی کهن (نوشته نخستین پدران مسیحی یا بیزانسی های قرون وسطا) که فرآورده تمدن های غیرهلنی اند.

۳. توضیح توین بی درباره هلاس (Hellas) و هلنی ها (Hellenes) در اواخر همین بخش آمده است. (مترجم فارسی)

که در عصر او کوشیده ولی نتوانسته بود جهان هلنی را هضم کند. بدین سان، پولیبیوس با انکشاف ایتالیای رومی (و پس کرانه پنهاورش در غرب) برانگیخته شد، زمانی که روم در حوزه نظامی به آنچه ایران نتوانسته بود دست یابد دست یافت، هرچند در دیگر عرصه های زندگی، غالب در واقع مغلوب هلنیسم شد.^۱ پولیبیوس که در مگالوپولیس در عمق آرکادیا به دنیا آمد تنها فرد از میان سه تاریخ نگار بزرگ هلنیسم بود که، از جنبه ریخت شناسی نسبتاً بی اهمیت واژه، هلنی خالص بود؛ ولی هیچ تمدنی در هیچ برهه ای از حیاتش صرفاً محصول وراثت فیزیکی یا محیط محلی نیست. مجموعه ای از پرهیزگاران (و گناهکاران) است محاط در جمعیت بزرگ و فزاینده ای از گواهانی که پیشاپیش به اکثریت ابنای بشر پیوسته اند؛ ولذا عضویت در آن پیوندی معنوی است نه مادی. مثلاً قابل تصور است که لائونیکوس، تاریخ نگار آتنی قرن پانزدهم، که به یونانی کهن ممتاز و به شیوه نگارشی ای که دقیقاً پیرو هرودوت و توسیدید است، شکل گیری امپراتوری عثمانی را ثبت کرده، توانسته باشد اصل و نسب خود را از هر دو طرف دودمانش موجه تر از خود توسیدید به ارکتئوس یا دنوکالیون برساند^۲ یا چنانچه مردم شناس کارکشته ای معاینه اش می کرد، رنگ پوست و اندازه جمجمه و زاویه چهره اش^۳ را "هلنی تر" یافته باشد. با این همه، توسیدید برتری بی رقیب خود را در مقام بزرگ ترین تاریخ نگار هلنی حفظ می کند و لائونیکوس همچنان زینت بخش تمدن بیزانس، نه تمدن هلنی، باقی می ماند.^۴ بیهوده می بود اگر لائونیکوس و معاصران بیزانسی اش در دوره رنسانس زبان به اعتراض می گشودند

۱. در هر زمینه ای به جز فتوحات نظامی، رومی ها کامل تر از هر قوم شرقی تسلیم هلنیسم شدند؛ و حتی در شگردهای نظامی آزادانه از هلنی ها وام گرفتند. گواه آن مقاله 'بذر در خاک مرغوب' پولیبیوس است که در کتاب *Civilisation and Character*, pp. 92-93 به انگلیسی ترجمه شده.

۲. در اساطیر یونانی، دنوکالیون (Deucalion) پسر پرومته بود و ارکتئوس (Erechtheus) شاه / خدایی که دولت شهر آتن را پی افکند. (مترجم فارسی)

۳. زاویه ای که دو خط افقی و کمابیش عمودی، اولی از نوک بینی تا نرمه گوش و دومی از نوک بینی تا برآمده ترین نقطه پیشانی، با هم تشکیل می دهند. (مترجم فارسی)

۴. به جزئیات می توان گفت چنانچه متنی تاریخی از تمدن مینوسی بیابیم و ترجمه اش کنیم، اگر از مستعمرات قاره ای کرت باشد، ممکن است بینیم به نوعی خط یونانی است. با این حال نمی توان آن را هلنی شمرد. در واقع نباید تعجب کنیم اگر دیدیم نسبت بیشتری با روح بیزانسی دارد تا هلنی.

و مدعی می‌شدند که دئوکالیون در طرف آنان است، حال آنکه دوهزار سال پیشتر ایزدبانوی آسمان^۱ برای دئوکالیون فرزندان از سنگ‌های تراکیا و کاریا به دنیا آورده بود.

دومین ویژگی اندیشه تاریخی هلنی این است که منحصرأ آفریده تاریخ‌نگاران حرفه‌ای نیست. شعرهای دوران‌های مختلف، همچنین فلسفه افلاطون و نوشته‌های پزشکی مکتب بقراط، در اثر حاضر آمده‌اند زیرا پاره‌ای آرای تاریخی بنیادین در آنها روشن‌تر بیان شده است تا در هر کتاب تاریخی به معنی اخص. از سوی دیگر، تاریخ‌نگاران مطالبی دربارهٔ قصه‌ها، تبارشناسی، مردم‌شناسی و علم فیزیک نوشته‌اند که ما آنها را بیگانه با دستمایهٔ این کتاب یافته‌ایم و نیاورده‌ایم. حذف آگاهانه و البته مهم‌ترین حذف، مطالب مربوط به تاریخ جنگ‌هاست. شاید (به‌طور حدسی) چهارپنجم کل نوشته‌های تاریخی هلنی که به دست ما رسیده است شرح مفصل اقدامات نظامی باشد (این نکته کمی عجیب است، چراکه مخاطبان اغلب تألیفات تاریخی هلنی روشنفکران بودند، کسانی که دانش نظری داشتند). محدودیت جا و نیز نوع منابعی که برای اثر حاضر تعریف شده است ایجاب کرده که این بخش بزرگ (از نظر کمی) از تاریخ هلنی را نادیده بگیریم. جز مواردی که روشنگر شاخه‌های دیگری از اندیشه تاریخی هلنی بوده است. تاریخ "هنر جنگ" را تنها می‌توان در کتاب مستقلی آورد تا حق مطلب ادا شود. ویژگی‌هایی که برشمردیم شاید منحصر به نوشته‌های تاریخی هلنی نباشند. مهم‌تر از آنها این است که حتی وقتی میدان دیدمان را بر تاریخ‌نگاران حرفه‌ای متمرکز می‌کنیم، می‌بینیم اکثریت قریب به اتفاق آنها مردان سرد و گرم چشیده‌ای بوده‌اند. توسیدید، کسنوفون، پولوبیوس و یوسفوس (چهار تن از پنج تاریخ‌نگار بزرگ‌تر) مردانی با سابقهٔ عملی ناپیوسته بودند که تنها هنگامی به نویسندگی پرداختند که "حقد خدایان" از فرصت اشتغال در دولت، پیشبرد منافع عمومی از طریق نشست‌های سیاسی، یا فرماندهی ناوگان یا سپاهی محرومشان کرد. از

۱. Heavenly Muse؛ اورانیا، یکی از نُه الههٔ اساطیری هنر و دانش، مراد است که خود در یونانی به معنی آسمان بود. (مترجم فارسی)

زندگی خصوصی بزرگمرد پنجم، هرودوت، چیز زیادی نمی‌دانیم. ذهنیت ولتری او نشان می‌دهد که مشاهده‌گر و منتقدی مادرزاد بوده و مشارکت‌گریزی در امور نداشته است. با این حال، کار فکری او همواره فعالیت‌ی پویا و انسانی بود، زیرا او تاریخ و جامعهٔ معاصرش را مطالعه می‌کرد؛ کارش میدانی بود و آن را با سفرهای پُردامنه و پرماجرا انجام می‌داد. به بیان دیگر، مشاهدات وی از چشم اودوسیوس بود نه از پشت عینک رانکه؛ و این ویژگی مکتب تاریخ‌هَلنی است. پولوبیوس نیز به همان اندازه گسترده، در شمال غربی پس‌کرانهٔ جهان هَلنی سفر کرد که هرودوت در جنوب شرقی آن سفر کرده بود؛ و دیودور که از کارش گاهی بوی تند دود چراغ به مشام می‌رسد (خود می‌گوید که) در آگوریوم و حتی روم به خود اجازه نمی‌داده که در کتابخانه بنشیند. در مورد تاریخ‌نگارانی که بخت زندگی در دورهٔ رشد یا دورهٔ آشوب را داشته‌اند،^۱ این آشنایی سودمند با زندگی فعال جامعه‌شان چندان شگفت‌انگیز نیست، مگر در مقایسه با پدیده‌های تمدن‌های دیگر. اما گفتنی است که این ویژگی در سومین و آخرین دوره نیز به قوت خود باقی ماند، درحالی‌که جهان هَلنی زیر سایهٔ “پاکس رومانا”^۲ کمابیش منفعل شد. دست‌کم در این دوران انتظار می‌رود که تاریخ‌نگار فرهیخته غالب باشد؛ ولی حتی از دورهٔ امپراتوری روم، دیونوسیوس و اثوناپیوس تنها مصداق‌های انکارناپذیر از سنخی هستند که به اثر حاضر راه یافته‌اند. آزیان^۳ و دیو^۴ ارتشی‌ها و دولت‌مردانی بودند با تجربه‌های متنوع در زندگی عمومی و مسئولیت‌های عملی که هرگز نصیب کسانی مانند کسینوفون یا پولوبیوس نشده بود. هرودیان احتمالاً کارمند دولت بود. آپیان یا کارمند دولت بود یا از اشراف محلی اسکندریه که در روزگار او هنوز مدیریت شهر را در دست داشتند. مارکوس دیاکونوس مبلغی عمل‌گرا (و گاه بی‌اندازه تندرو) بود. پریسکوس^۵ وکیل دادگستری بود؛ همین‌طور پروکوپیوس،

۱. این دو دورهٔ نخست تاریخ هَلنی را به ترتیب می‌توان حدوداً از ۱۱۲۵ تا ۴۳۱ پیش از میلاد و از ۴۳۱ تا ۳۱ پیش از میلاد در نظر گرفت.

۲. Pax Romana؛ به معنی صلح روم، دورهٔ تقریباً دوست‌سالهٔ ۲۷ پیش از میلاد تا ۱۸۰ میلادی که امپراتوری روم در آرامش نسبی به سر می‌برد و نظم و ثبات و رونق داشت. (مترجم فارسی)

3. Arrian

4. Dio

۵. نوشته‌ای از او در *Civilisation and Character*, pp. 130-136 نقل شده است.

آگاتیاس و مناندر، سه چهره برجسته سده ششم میلادی. کار قضایی، آخرین شغل آزادی بود که در برابر فروپاشی جامعه هلنی ایستادگی کرد؛ و گرچه آگاتیاس می‌توانست شکایت کند که وقت فراغتی برای مطالعات تاریخی او باقی نمی‌گذارد، چون می‌بینیم جانشین او سیموکاتا چه استفاده ناصوابی از اوقات فراغتش می‌کرد، برای آگاتیاس چندان افسوس نمی‌خوریم.

پس از این بحث کوتاه درباره تاریخ‌نگاران هلنی و جهانی که در آن می‌زیستند، بد نیست فرجام سخن را به روش‌های ترجمه اختصاص دهیم. از نظر این مترجم، بزرگ‌ترین خطای جبران‌ناپذیر در مطالعه هر حوزه‌ای از ادبیات هلنی که امروزه اندیشمند غربی باید از آن پرهیزد این است که تصور کند همه آن در دو تا سه هزار سال پیش تحقق یافته، احساس شده، و به رشته تحریر درآمده است — و دیرینگی در این مورد، ساده‌لوحی یا فقر تجربی را تداعی می‌کند. راست اینکه نسبت آگاهانه ما با پیشینیان غربی‌مان در سه یا شش یا دوازده سده گذشته هرگز قابل مقایسه با روابط ما با اعضای تمدن‌های دیگر نیست، ولو پیش از ما زیسته باشند. به‌رغم تقدّم تاریخی این تمدن‌ها، ممکن است نزدیکی ذهنی ما با گذشته دور آنها بیشتر باشد تا با گذشته نزدیک خودمان. به عبارت دیگر، تقدّم و تأخر تاریخی چندان یا هیچ اهمیت ذهنی ندارد مگر در محدوده دوره حیات یک تمدن واحد باشد؛ و در مقایسه تاریخ‌های تمدن‌های مختلف، نسبت تاریخی مستقیم آنها کاملاً محلی از اعراب ندارد و لذا معمولاً عامل گمراه‌کننده‌ای است. در معنای نظری، همه تمدن‌ها معاصر یکدیگر بوده‌اند و هستند و خواهند بود. همه آنها فرزندان یک خانواده در یک نسل هستند و تفاوت عصر آنها، در مقایسه با طول دوره حیات خانواده بشری پیش از تولد هر تمدنی، بسیار ناچیز است. از این‌رو، برای یافتن معادله‌ای بین دو تمدن جداگانه، شاید خالی از فایده نباشد که ابتدا تاریخ تقریبی و قراردادی تولد آنها را به دست آوریم و سپس آنها را از هم کم کنیم تا دریابیم که چه قرنی از تمدن جدیدتر با چه قرنی از تمدن قدیم‌تر مطابقت می‌کند. برای مثال، سال ۱۱۲۵ پیش از میلاد را تاریخ قراردادی تولد هلنیسم در نظر می‌گیریم، زمانی که این تمدن در ویرانه‌های جهان مینوسی نطفه بست. سال ۶۷۵ میلادی را تاریخ تولد

تمدن غرب در نظر می‌گیریم، زمانی که این تمدن در ویرانه‌های هلنیسم (با دنباله رومی‌اش) پا به عرصه وجود نهاد. بین دو تمدن ۱۸۰۰ سال فاصله می‌بینیم. حال این مقدار را به هر قرنی از تمدن قدیم تراضافه کنیم، قرن معادلش از تمدن جدیدتر را به دست می‌آوریم. نیازی به گفتن نیست که این معادله را نباید جزم تاریخی بدانیم، و صرفاً پیشنهادی برای مطالعه قیاسی تمدن‌هاست. به کمک این خط‌کش فرضی می‌توانیم تعیین کنیم که کدام نسل‌ها از تمدن هلنی و تمدن غرب مطابق یکدیگر بوده‌اند، یعنی به یک اندازه از زمان تولد تمدنشان فاصله داشته‌اند، و بنابراین به‌طور کمی (و نه لزوماً کیفی) به یک اندازه تجربه سنتی یا میراث اجتماعی در حوزه‌های گوناگون اقتصاد، سیاست، ادبیات، هنر، دین و غیره داشته‌اند. با این عصای جادویی مثلاً می‌توانیم نه صرفاً نوشته‌های پلوتارک بلکه شخص او را از جهان هلنی به جهان خود ترجمه کنیم؛ و دریابیم که او می‌توانست متولد سال ۱۸۴۶ باشد و همچون واپسین بازمانده بزرگ ویکتوریایی‌ها در سال ۱۹۲۵ از دنیا برود. اگر این شیوه ارزشی داشته باشد، از این جهت که شاید بیش از آنکه توقع ستایش از پلوتارک را داشته باشیم، بر خواندن ترجمه لانگهورن از او تأکید کنیم؛ یا در عوض آنکه همت به بازتولید او به سلیقه خودمان بگماریم، ترجمه خودمان را با عبارت‌های الیزابتی^۱ پر کنیم تا بشود ترجمه لایتچسبکی بدون شباهت با هیچ مکتوب جانانداری از روزگار خودمان یا روزگار دیگری. به طریق اولی، ما نمی‌توانیم دفاع کنیم از چنین کهنه‌نمایی دروغینی در مورد نویسندگانی که اگر شخص خودشان را با جادویی به زمانه خود ترجمه کنیم، یا هنوز به دنیا نیامده‌اند یا هنوز در دوران کودکی به سر می‌برند. مثلاً مارکوس آئورلیوس هنوز به چهارسالگی نرسیده است و امید می‌رود که تا ۱۹۸۰ زندگی کند. باشد که "حقد خدایان" فرزندان ما را در این سال ۱۹۲۱ گرفتار چنین نگاه بدبینانه‌ای به زندگی انسان نکند که معاصر هلنی بزرگ آنها دارد!^۲

این ترازوی پیشنهادی چه ارتباطی با ترجمه متون دارد؟ در آغاز شاید

۱. مربوط به دوره سلطنت الیزابت اول که نیمه دوم قرن شانزدهم بود. (مترجم فارسی)

۲. مارکوس آئورلیوس (۱۲۱-۱۸۰ م)، امپراتور روم فیلسوفی رواقی بود. (مترجم فارسی)

به نظر برسد که ما نخست باید مارکوس و پلوتارک را به زبان مادری کنونی خود (انگلیسی یا هر زبان دیگری) برگردانیم و سپس مرحله به مرحله، با حفظ فاصله تقریباً هجده قرن، پیشینیان آنها را به سبک‌های متناظر از پیشینه ادبی خویش ملبس کنیم. ولی تا این برنامه را آغاز می‌کنیم، مشکلات پیدا می‌شوند. نخست آنکه منحنی‌های تاریخ غرب و تاریخ هلنی با هم نمی‌خوانند. در هلنیسم، بلندترین قله (که دیگر هرگز تکرار نشد) در دو سدهٔ میان سال‌های ۵۲۵ و ۳۲۵ پیش از میلاد بود، که متناظر آنها (در خط‌کش خیالی ما) دو سدهٔ بین ۱۲۷۵ و ۱۴۷۵ میلادی در غرب است. اما در مورد ما این دوره، هرچند قلهٔ دومی در حیات ایتالیای شمالی و مرکزی است، ابدأ اوجی در کل تاریخ زندگی تمامی جامعه نیست. غرب روی هم‌رفته بین سال ۱۷۷۵ و جنگ اروپا^۱ به بلندترین قله‌های ابراز وجود خویش صعود کرد (یا به تعبیری که شاید پریکلِس به کار می‌برد «یادگارهای ماندگارتری از حضور خود، به نیکی یا پلیدی، بر جای نهاد») حال آنکه متناظر این دوره در تاریخ هلنی یعنی ۲۵ پیش از میلاد تا ۱۱۴ میلادی، آخرین دورهٔ حیات آن است، زمانی که جهان محتضر بر اثر چهار قرن آشوب^۲ به آخرین بسیج نیروی پیش از مرگ ناگزیرش دست می‌زند. ما که در سال ۱۹۲۴ هنوز جوان هستیم و انمود می‌کنیم که نمی‌دانیم غرب آیا تازه (دقیقاً تازه) آغاز به نزول در سفر درازش تا مرگ در دوزخ کرده است یا نه، حال آنکه پلوتارک در کهن‌سالی باید بی‌گمان در عمق جان (ولو هرگز اعتراف نکرده باشد که با عقل خود) دانسته باشد که هلاس پیشاپیش در سیر نزولی اش بسیار جلوتر رفته است. از این رو، ما با چند فصل ترقی بیشتر و تنزل کمتر در پس پشتمان، نسبت به آگاهی پلوتارک از گذشته‌اش، ناچاریم به دیدهٔ متفاوتی به پیشینیان خود بنگریم. قرون وسطای جهان هلنی در سده‌های پنجم و چهارم پیش از میلاد نه تنها عملاً نسبت به قرون وسطای جهان غرب در سده‌های چهاردهم و پانزدهم میلادی پخته‌تر و کامروا تر بود، بلکه ابعاد آن نیز به چشم نسل پلوتارک در قیاس با کرختی و بزدلی خودشان ناگزیر مبالغه‌آمیز بود. از منظر ذهنی امروزی

ما، برعکس، سده‌های چهاردهم و پانزدهم (ولو مجسم در نمایندگان ایتالیایی آنها باشد) انگی می‌خورد از آنچه ما، یا به‌دیده تحقیر "ناپخته" می‌شماریمش یا با نگاهی ستایشگرانه "بدوی" می‌شناسیمش. در آنها عناصر اصلی می‌یابیم که شاید نبودشان را در خودمان احساس کنیم و از فقدانش افسوس بخوریم. ولی روی هم‌رفته نمی‌توانیم آنها را کاملاً جدی بگیریم یا فرزندانشان را، که نیاکان ما می‌شوند، در سطح فکری خود ببینیم. حتی نمی‌توانیم بدون آگاهی از بی‌صدافتی خویش چنین وانمود کنیم. این را مقایسه کنید با نگاه پلوتارک^۱ و دیونوسیوس، به ترتیب، به هرودوت و توسیدید. آنها نخست نگاه ستایش‌آمیزی به این پیشینیان "قرون وسطایی" خود داشتند و آنها را مظهر آرمان‌های دست‌نیافتنی و کمابیش نابودشده‌ای می‌دیدند؛ اما سپس، چون نزدیک‌تر رفتند، سخت چشم‌آزرده شدند از هاله‌ فزای که رویاهای المپی این تیتان‌ها بر اثرش مسخشان کرده بود. «و چون موسی از کوه سینا به‌زیر آمد، ندانست که به‌سبب گفت‌وگو با او پوست چهره‌اش می‌درخشید. و چون هارون و همه بنی‌اسرائیل او را می‌نگریستند، اینک پوست چهره‌اش می‌درخشید و آنها از نزدیک شدن به او واهمه می‌کردند.»^۲ آیا هم‌ولایتی‌های بی‌مقدارتر موسی از نوری که آزارشان می‌داد هم واهمه می‌کردند و هم خشمگین می‌شدند؟ آیا دیونوسیوس و پلوتارک در چنین موقعیتی نمی‌توانستند بی‌زاری و خشمی را پنهان کنند که "شعله گوه‌رسنگی سرکش"^۳ امثال هرودوت یا توسیدید با آن به ایشان الهام می‌داد؟ با تعهدی که آنها و بهترین معاصرانشان به پرستاری از هلاس کهن‌سال، صاف کردن چین‌های سمج پیشانی‌اش، فرونشاندن تب و ولز او، جلوگیری از هذیان‌گویی‌های وی و سوق دادن افکارش (هنگامی که هنوز افکار زنده‌ای در سرداشت) از آینده‌هراس‌انگیز به‌سمت گذشته زرتین یا زران‌دود نشان می‌دادند، دیگر تاب آن را نداشتند که با مردان قوی مسلحی رودرو شوند که شیفته هلاس

۱. یا در حال با نگاه نویسنده، پلوتارک باشد یا کس دیگری، به کتاب کین‌توزی هرودوت [اثر پلوتارک].

۲. "سیفرخروج"، ۳۴: ۲۹-۳۱. (مترجم فارسی)

3. Walter Pater, *The Renaissance: Studies in Art and Poetry*

بودند و با او می‌خندیدند و وی را آن چنان که بود می‌نگریستند و می‌دیدند که هم بسیار پلید است و هم بسیار نیکوست. از این رو یک انسان تمام عیار است در سال‌های بی‌بازگشتی که هلاس و پسرانش هنوز همه جوان بودند. خیر، هلنی‌های امپراتوری [روم] را یازای رویارویی با هلنی‌های پنجاه سال^۱ نبود، که آن کنجکاوای فکری بی‌محابا و توانایی غریزی و خودجوشِ نگرستن چشم در چشم به حقیقت را داشتند و آگاهی از آن قدرت ظاهری که بدیشان جرئت می‌داد در وقتش طعنه بزنند یا مزاح کنند. این وضع رقت‌انگیز در کلیت کهنه‌گرایی مشهود است. از این رو، هرگاه که می‌خواهد با الگوهای خودخوانده‌اش روبه‌رو شود، دست‌وپای خود را گم می‌کند و از خجالت سرخ می‌شود.

این گفته بدین معناست که ترجمه هر دوره هلنی از اندیشه و اسلوب به دوره غربی متناظرش یک محال تاریخی است، حتی برای پژوهشگری بسیار زبان‌دان‌تر از مترجم اثر حاضر. با وجود این، اگر این ناممکن ممکن شود، لزوماً سودی عاید ما نمی‌گردد، چراکه اگر هم بتوانیم گذشته هلنی را به گذشته خود ترجمه کنیم، ناگزیریم تقریباً خودسرانه در دیدگاه امروزی خود از آن ترجمه چشم‌پوشیم. در واقع میراث ادبی غربی ما تنها حوزه ادبی است که اساساً غیرقابل ترجمه به سبک غربی امروزی است. به مجرد آنکه بکوشیم اثر ادبی قرون شانزدهم یا هفدهمی را امروزی کنیم، افسون شورانگیزی و تداعی‌گری‌اش، ولذا بسیاری از زیبایی سحرآمیزش، ناپدید خواهد شد.^۲ از سوی دیگر، اگر بکوشیم هوس ترجمه را به سود اصل حرمت‌دار اثر از سر خود بیرون کنیم، اغلب خواهیم دید که عناصر بنیادین دیگری از چنگ ما می‌گریزند و رنگین‌کمان غرابت و کهولت نثر الیزابتی (همچون رنگ‌های ظروف شیشه‌ای رومی) پرده‌ای از مه بین اذهان ما و اذهان آفرینندگان و کاربران حقیقت و زیبایی اولیه می‌کشد. آن را انسان‌های حتی و

۱. پنجاه سال میان جنگ بزرگ ایران و یونان و جنگ پلوپونز (۴۸۰-۴۳۱).

۲. این البته اتفاقی است که به روشنی در ترجمه‌های غربی از کتاب مقدس به زبان‌های بومی، که شالوده ادبیات امروزی ملل پروتستان را تشکیل می‌دهد، افتاده است. هنگامی که سرگرم ترجمه سه قطعه از "عهد جدید" از اصل یونانی برای کتاب حاضر و کتاب ضمیمه‌اش بودم، ترجمه انگلیسی رسمی انجیل از بس بین من و اثرم حائل شد که نومیدم کرد و تقریباً به‌کلی از ترجمه منصرف شدم.

حاضری آفریده‌اند و در لحظهٔ آفرینش آن هیچ نشانی از کهنگی در دریافت ایشان از آن دخالت نداشته است. از این‌رو، ایجاد رابطهٔ ذهنی کامل بین ما و آنان عملاً ناممکن است. پس بی‌گمان ترجمهٔ آثار تمدن‌های دیگر به‌شکلی چنین‌گریزان از قوای درک ما، ولو ممکن باشد، نه تنها عملاً اشتباه است بلکه شاید خطایی نظری هم باشد. آیا هر محصول ادبیات هلنی، به‌صورتی که واقعاً هست، بدون آگاهی مشروط‌کننده و تحریف‌کننده‌ای که صدها سال پیش آن را آفریده است، ناپخته یا بدوی یا خام یا مهجور شمرده نخواهد شد؟ فهم مبهم امروزی خوانندهٔ غربی از هرودوت به‌عنوان "پدر ساده‌لوح تاریخ" بی‌شک امثال دیونوسیوس یا پلوتارک را شگفت‌زده خواهد کرد. عنوان سنتی پرافتخار "پدر تاریخ" به‌خودی‌خود باید هشدار می‌دهد در مورد تصویری که ما از صاحب آن داریم، چه آفرینش و نوآوری دستاوردهای نه افراد ساده‌لوح بلکه انسان‌های باریک‌بین و خستگی‌ناپذیر است؛ و باریک‌بینی و خستگی‌ناپذیری، که عریان در هرودوت خود را به رخ می‌کشند، بی‌گمان به همان اندازه بسیاری از خوانندگان غربی امروزی را متحیر می‌کند که هلنی‌های امپراتوری را مبهوت می‌کرد. وانگهی، ویژگی ساده‌لوحی به‌هیچ‌یک از لایه‌های هومر هم نمی‌چسبد.^۱ به‌راستی از میان همهٔ آثار هلنی که در کتاب حاضر ترجمه شده‌اند، تنها اثری که شاید به‌درستی و به‌طور کلی بتوان آن را بدوی نامید شعر هسیود است؛ و قطعه‌ای که از کارها و روزها برگزیده‌ایم نشان می‌دهد که حتی این تعمیم دارای استثناهایی است، زیرا اندوختهٔ کلانی از تجارب اجتماعی باید در ذهن باشد تا وحشت انحطاط را چنین‌گزنده حس کند.^۲

۱. ذهنیت پیش‌روم (که در نگاه او به خدایان از همه‌جا چشمگیرتر است) امروزه جلب توجه می‌کند، ولی البته منحصرأ پدیده‌ای هلنی هم نیست. دانشجویان مطالعات تطبیقی ادبیات حماسی به‌تازگی دریافته‌اند که حماسه نه تنها بدوی نیست بلکه در همهٔ زمان‌ها و مکان‌ها فراروندهٔ شسته‌رفتهٔ جامعه‌ای فرهیخته است — و بازتاب‌هایش اندک‌اندک در فوج‌های واقعاً بدوی فرهنگ عوام نیز رخنه می‌کند. نک:

Murray's Rise of the Greek Epic and Chadwick's Heroic Age

۲. ادبیات "قرون وسطا"ی هلنیسم در زلالی و دانایی و پرمغزی به ادبیات شرک‌آلود اسکندریا شباهت بیشتری دارد تا به ادبیات مسیحی معاصرش. این آیا علتی تاریخی دارد؟ پروفیسور ویلیام پتن کرد در کتاب حماسه و رمانس می‌نویسد، اسکندریاویایی‌ها ترجیح می‌دادند مبهوت و منکوب آن میراث سوری و هلنی‌ای نشوند که مسیحیت قرون وسطا را به خود مشغول کرده بود. او نشان می‌دهد که به مجرد به